

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال سوم. شماره دوازدهم. تابستان ۱۳۹۱

صفحات: ۱۱۳ - ۱۰۱

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۳/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۲۳

تجلی زن در اندیشه ابن عربی

عبدالرحیم عناقه*

سمیه سبزواری**

چکیده

دربارهٔ خلقت، نقش و جایگاه زن در هستی نظرات مختلفی ارائه شده است و بطور کلی، بحث پیرامون شخصیت زن و تفاوت یا برابری بین زن و مرد به بلندای قامت تاریخ انسان است. تمام شرایع آسمانی و مکاتب بشری در مورد زن حساسیت نشان داده‌اند و موضع گرفته‌اند ولی مهم این است که چه کسی و چه مکتبی در این خصوص به واقعیت رسیده است. آنچه به جرأت می‌توان گفت این است که: نظرات ابن عربی در مورد زن ازدیدگاه عرفانی مفصل‌ترین و درعین حال باطنی‌ترین آراء است. هدف از نگارش این مقاله شناخت ارزش وجودی زن و جایگاه ویژه او در اندیشه شیخ نامی محی‌الدین ابن عربی عارف مشهور قرن هفتم است. در حقیقت در این مقاله سعی بر این شده است که به پرسشهای موجود در مورد مقام و منزلت زن از جمله اینکه: آیا زن نیز میتواند در کسب کمال با مرد برابری کند و یا اینکه آیا زنان نیز می‌توانند همچون مردان به سلوک عرفانی بپردازند و... ازدیدگاه ابن عربی عظیم الشان پاسخی در خور داده شود.

کلید واژگان: پیامبر(ص)، ابن عربی، زن، انسان.

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دهقان، کارشناسی ارشد عرفان اسلامی، دهقان، ایران. (نویسنده مسئول):

iran.ac-dehaghan@dranagheh

** دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دهقان، کارشناسی ارشد عرفان اسلامی، دهقان، ایران.

مقدمه

ابن عربی فیلسوف متصوف اندلسی دمشقی، از بزرگان و بلکه بزرگترین وجوه فلسفی صوفیه در اسلام است. او در جودت عقل و ذکاوت فهم و ابداع خیال و وسعت علم و کثرت و ربط و قدرت بر استنباط و مقایسه و استشهاد و تعدد آفاق علوم، یگانه بود.

او در سال پانصد و شصت هجری در شهر مرسیه واقع در جنوب شرقی اندلس به دنیا آمد. او پس از گذشت ۸ سال از عمرش به همراه خانواده به شهر اشبیلیه پایتخت اندلس انتقال یافت و تا سال ۵۹۸ در آنجا ماندگار شد و تربیت کامل دینی و ادبی یافت.

«ابن عربی را در دوران شباب، بلکه در سن صبا و در زمان حیات پدر تحول معنوی رخ داد و او به مقام کشف و شهود نائل آمد. و در این مقام اشتها یافت. شهرتش به گوش فیلسوف کبیر ابن رشد قرطبی رسید، ابن رشد به ملاقات او علاقه مند شد و از پدرش درخواست کرد که او را ببیند و از مقام معنوی او آگاه شود. پدر محی الدین تقاضای ابن رشد را پذیرفت و در نتیجه این ملاقات مهم تاریخی واقع شد. ملاقات دو رجل تاریخی و علمی که هر کدام نماینده راه و روشی بوده است، یکی نماینده و پیرو راه عقل و برهان و دیگری نماینده و شیفته طریق کشف و عیان و به راستی هر دو رهبر در اخلاف و پیروان خود از جهت فکری و علمی تأثیر قابل ملاحظه ای داشته اند.» (حلبی، ۱۳۷۷، ص ۵۱۷)

«ابن عربی از دوران کودکی و او ان نوجوانی در معرض نفعات الهی و عنایات ربانی واقع و از ذوق و وجد کشف و حال برخوردار شده؛ ولی دخول وی به طریق تصوف قصد او رسماً در ۲۱ سالگی در سال ۵۸۰ در شهر اشبیلیه رخ داده و او در اندک مدتی به مقامات قدسیه نائل آمده است.» (حلبی، ۱۳۷۷، ص ۵۱۸)

«شیخ محی الدین دارای یک نظام فکری جالب و روشن و همه جانبه ای است که هنوز هم عرفان و فلسفه اسلامی را تحت تأثیر خود دارد. بدین صورت که اگر چه اصول و مبانی و مسائل پیش از ابن عربی به وسیله عرفای دیگر کم و بیش مطرح شده بود، اما این ابن عربی بود که آن مطالب پراکنده را در یک نظام کاملاً متحد و منسجم تدوین کرد؛ به گونه ای که پس از وی همه بزرگان این فن از نظام تعلیم وی پیروی کرده و به شرح و بسط آن پرداخته اند.» (یثربی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۲)

طبیعتاً دیدگاه ابن عارف بزرگ که جایگاهی سترگ در عرفان اسلامی دارد نسبت به زن، دیدگاهی بس عمیق و به نوعی متفاوت است که در این مقاله سعی شده است با مراجعه به آثار او جایگاه زن از نقطه نظر ابن عارف بلند مرتبه مورد موشکافی قرار گیرد.

زن در عرفان اسلامی و فلسفه اسلامی

اصولاً در عرفان اسلامی وقتی سخن از بازتاب و تجلی صفات خدا مطرح می شود قابلیت و استعداد پذیرش آن صفات نیز مورد توجه قرار می گیرد. زن نمونه والای این قابلیت و

برخوردار از استعداد پذیرش صفات جمال الهی است. چرا که زن عالی ترین مثال زیبایی در این جهان است.

اما یکی از بزرگترین مواردی که بزرگان فلسفی به فهم آن نرسیده اند، همین شناخت زنان است. اگر در زندگی این بزرگان تحقیق شود مشاهده می شود که بسیاری از آنها به امر ازدواج تن نداده اند. با اینکه انبیاء الهی، که بزرگان دین و بندگان خاص الهی بوده اند به زنان و زندگی با آنها بسیار علاقه داشته اند. همچنین بیشتر عرفای به نام، نگاهی بزرگوارانه و توأم با تکریم و تعظیم نسبت به زن داشته اند. که از جمله آنان شیخ اکبر، محی الدین ابن عربی است که می توان گفت: دیدگاه او نسبت به زن، فصلی جدید در تلقی عرفانی نسبت به زن و جایگاهش در سیر و سلوک می باشد.

یکی از مسائلی که ابن عربی در کتاب فصوص الحکم به آن می پردازد مقام زن و مرتبه او در نظام وجود است و جالب این که ابن عربی این مسئله را در یکی از مهمترین فصولی که به مقام محمدی اختصاص داده مطرح می سازد. شایسته ذکر است که ابن عربی در این کتاب درباره بیست و هفت پیامبری که نام آنها در قرآن ذکر شده است، بحث می کند و در هر فسی از فصوص این کتاب با اشاره به آیات و روایاتی که درباره پیامبری وارد شده است، به بحث درباره مقام و مرتبه آن پیامبر و منزلت او در مدارج معرفت و قرب الهی می پردازد. در آخرین فص از فصوص این کتاب که در حقیقت خاتم فصوص است ابن عربی به مسئله مقام زن و محبت او، سهم او در معرفت الهی، اشاره می کند و آن را از اختصاصات مقام محمدی که کمال مرتبه نبوت است می داند. بحث درباره مقام و شان الهی زنان بخش اعظم فص محمدی را شامل می شود. تمامی بحث ابن عربی درباره این حدیث نبوی است که: *جُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثًا، النِّسَاءَ وَالطَّيِّبُ وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ*؛ یعنی خداوند از این دنیای شما محبت سه چیز را در دل من قرار داده است، زنان، عطر و نماز، و نور دیده و آرامش دل را در نماز قرار داده است. ابن عربی سعی می کند با بحث درباره این حدیث مقام ممتاز حضرت رسول (ص) را در میان پیامبران الهی مشخص سازد و از این رهگذر دو مسئله محبت و معرفت الهی را که این حدیث بر آن دلالت می کند و کمال نوع انسان در آن نهفته است و کمال آن در مرتبه حقیقت محمدیه به ظهور رسیده است گوشزد نماید.

شیخ اکبر در باب ۴۶۳ فتوحات مکیه نظر خود را در زندگی با زنان اینگونه بیان می دارد:
« من از ناخوش داشت ترین خلق خدا نسبت به زنان و نزدیکی کردن با آنان- در اوایل ورودم به این طریق بودم. حدود هجده سال بر آن حال باقی ماندم تا آنکه این مقام را مشاهده و شهود کردم و پیش از آن، از هلاکت در آن بیمناک بودم تا اینکه بر این حدیث نبوی آگاه شدم که خداوند زنان را برای پیامبرش (ص) دوست داشتنی قرار داد. پس او آنان را طبعاً و از جهت طبع حیوانی دوست داشتنی قرار نداده، بلکه آنان را به دوست داشتن الهی برای او دوست داشتنی

کرده است. و چون در آن با خداوند در توجه به او تمامی صدق و راستی ورزیدم یعنی از بیمناک بودنم مر هلاکت الهی را؛ که آنچه را خداوند برای پیامبرش دوست داشته است، من ناخوش داشتم، در آن هنگام آن اکراه بحمدالله زایل گشت و برایم دوست داشتنی شدند. اکنون من از حیث شفقت و مهربانی بر آنان از همه پیش ترم و در مراعات حقوقشان کوشا تر. زیرا من در این امر در بصیرتم؛ و آن از تحبب و دوستی الهی است نه از حب طبیعی. «(ابن عربی، ترجمه خواجوی، ۱۳۸۸، باب ۴۶۳، ص ۴۱)

نکته اساسی این مطلب این است که زن در نظر ابن عربی تغییر کرده است. او در ابتدا با دید غلبه فلاسفه و عرفا به زن می نگریسته است که به سبب طبیعت و دنیا او را بسمت پایین می کشاند. اما ازین نکته بزرگ که کرامت زن در آن است غافل بوده است که خداوند در عالم به طور کامل بر زن تجلی کرده است و زن، آینه تمام نمای تجلیات حق است. حب و دوستی الهی در بسیاری از چیزها تجلی کرده است اما اگر عارف، با بصیرت بنگرد می بیند که این تجلیات به نحو اکمل در وجود زن به اوج خود رسیده است. پس اگر کسی زن را از ناحیه طبیعتش بنگرد و در ارتباط با زنان زیاده روی کند این طبیعت باعث می شود که او از درک معقولات کلی برای فیلسوف و اوج مراتب عرفانی برای عارف باز ماند. اما اگر بواسطه دوستی الهی بنگرد همچنان که انبیاء الهی می نگرند این زیبایی و تحیب الهی به اوج می رسد. چون زن آینه تمام نمای عالم هستی است.

دوست داشتن زن

ابن عربی در مورد دوست داشتن زن به همان حدیث نبوی تمسک می جوید که:
حُبَّ اِلٰی مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: اَلنِّسَاءُ وَ الطَّيْبُ وَ... و بارها به آن استناد می کند و آن را محور اصلی بحث و تحلیل عرفانی قرار می دهد:

« سه چیز آشکار شد: حق، مرد و زن. مرد مشتاق پروردگارش بود که اصل اوست، همان گونه که زن مشتاق مرد است. از این رو پروردگارش زنان را برای وی دوست داشتنی کرد، همان سان که خدا کسی را که به صورت اوست، دوست می دارد. دوست داشتن جز به کسی که تکوین از اوست، تعلق نمی گیرد، پس عشق مرد به کسی است که از او پدید آمده است و او همان خداست. از این روست که پیامبر گفته است: «دوست داشتنی شد» و نگفت: «دوست داشتم» و این به سبب آن بود که حتی عشق او به زنش، به سبب تعلق عشقش به پروردگارش بود که وی به صورت او آفریده شده است و او زنش را، بنابر یک تَخَلُّق الهی دوست می داشت، از آن رو که خدا خود او را دوست می دارد. اگر مرد، حق را در زن مشاهده کند، این شهودی است در یک منفعل و اگر مرد حق را، در خویشتن خویش مشاهده کند - از حیث پیدایش زن از او، یعنی از مرد - آنگاه او را در یک فاعل مشاهده کرده است و نیز اگر مرد

حق را، در خویشتن خویش مشاهده کند، بدون به یاد آوردن صورت آنچه از آن پیدایش یافته است، آنگاه شهود او در یک منفعل از حق، بدون واسطه است. پس شهود حق برای مرد در زن، تمام تر و کامل تر است، زیرا در زن وی حق را از این حیث که فاعل منفعل است، مشاهده می کند و در خودش، از این حیث که تنها منفعل است. از این روست که پیامبر (ص) زنان را، به سبب کمال شهود حق در ایشان، دوست می داشت، چون حق، هرگز مجرد از مواد، مشاهده نمی شود و گرنه خدا بالذات از جهانیان بی نیاز است. اکنون چون مشاهده جز در ماده ای ممکن نیست، پس شهود حق در زنان، بزرگ ترین و کامل ترین شهود است و بزرگ ترین شکل پیوستن و وصلت، نکاح است و این همانند توجه الهی به انسانی است که او را به صورت خویش آفریده است، برای اینکه جانشین او (در جهان) شود و خود را در او ببیند (حسن زاده آملی، ۱۳۷۸، ص ۶۰۵ به بعد)

«در نظر ابن عربی شگفت نیست که پیامبر (ص) زنان را دوست دارد؛ زیرا زن جزئی از مرد است و ریشه، دلتنگ شاخه خویش است و کل، دلتنگ جزء خود. دل دادن پیامبر به زنان صرفاً نمونه جزئی از مبدأ عام مسیر سراسر هستی را توضیح می دهد و آن حب الهی است که به معنای اشتیاق حق به خلق می باشد.» (عقیفی، ترجمه حکمت، ۱۳۸۰، ص ۳۸۹)

تساوی زن و مرد از حیث انسانیت و رسیدن به کمال

به عقیده ابن عربی انسانیت حقیقتی است واحد و جامع مرد و زن و مردان و زنان در اصل انسان بودن با هم اتحاد و اشتراک دارند و اختلاف و اشتراکشان تنها در ذکورت و انوشت است که امری عارضی است و داخل در اصل و جوهره انسان نیست بنابراین مرد را در انسانیت درجه و مزیتی بر زن نیست، پس در سیرو سلوک عرفانی و رسیدن به مقام کشف و شهود و به طور کلی نائل آمدن به کمال انسانیت مرد هیچ برتری نسبت به زن ندارد.

«ان النساء شقائق الذکران، فی عالم الارواح والابدان؛ والحکم متحد الوجود علیهما و هو المعبر عنه بالانسان؛ و تفرقا عنه بامر عارض، فضل الاناث به من الذکران: «زنان گل های شقایق مردان در عالم روح و جسم هستند. به حکم وجودی هر دو یکسان اند و از آن تعبیر به انسان شده اند، تنها بر اثر یک امر عارضی تفاوت دارند که بخاطر آن زنان بر مردان برتری دارند.» (ابن عربی، ۱۴۲۰، باب ۳۲۴، ص ۱۲۷)

همانطور که مشاهده می شود ابن عربی حتی به تساوی زن و مرد بسنده نمی کند، بلکه زنان را بر مردان برتری می نهد. او برای اثبات عقیده خود در آثارش مخصوصاً فتوحات مکیه و فصوص الحکم هر جا که مناسبتی پیش می آید به ذکر ادله، ایراد شواهد، دفع شبهات و رفع مشکلات می پردازد و در این راه نه تنها از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بهره می گیرد، بلکه از قواعد صرف و نحو زبان عربی و اشتقاق لغات زبان مزبور نیز که به باور وی و باور همه

مسلمانان زبان وحی است استمداد می طلبد. همچنانکه در باب سیصد و بیست و چهارم کتاب فتوحات مکیه تحت عنوان «فی معرفه منزل جمع النساء والرجال فی بعض المواطن الهیه و هو من الحضرة العاصمیه»: درباره شناخت جمع بین زنان و مردان در برخی جایگاه های الهی از جانب حق تعالی می نویسد:

«همانطور که انسان عالم صغیر است با عالم کبیر، در عالمیت یعنی دلیل و نشانه بودن بر وجود خداوند با هم اشتراک دارند و عالم را در این جهت توفیق و درجه ای بر انسان نیست، انسان بودن هم حقیقتی جامع و مشترک میان مرد و زن است. مردان را از حیث انسانیت بر زنان درجه ای و فضیلتی نیست. اگر چه گفته شده است که مردان را بر زنان درجه ای است: [وللرجال علیهن درجه] [بقره ۲/۲۲۸] و [الرجال قوامون علی النساء] [نساء ۴/۳۸]. اما این درجه، درجه وجودی و دراصل ایجاد است، نه برتری معنوی و کمال.» (جهانگیری، ۱۳۷۵، ش ۷ و ۶، ص ۱۰)

«در واقع زنان بر اساس فطرت روحانی، انسانی خود می توانند طی اسفار اربعه نمایند. اسلام در سیر من الحق الی الحق؛ یعنی در حرکت و مسابقات به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست، تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الحق الی الخلق است، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسوولیت های پیغامبری که مرد را برای این کار مناسب تر دانسته است.» (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۱۱۸)

عطار که ولایت را برای زن و مرد مساوی می داند از بوعلی فارمندی نقل می کند که:

«نبوت عین عزت و رفعت است مهتری و کهتری در وی نبود، پس ولایت هم چنین است.» (عطار، ۱۳۷۲، ص ۷۲)

«یکی از اعتقادات اساسی صوفیه آن است که زنان و مردان می توانند مقامات معنوی را طی کنند و به وصال با خدا نائل شوند. چنانکه می توان بین مردان کسانی را یافت که بدین مقام نرسیده اند و میان زنان کسانی را یافت که گوی سبقت از مردان ربوده؛ به فنا، که عالی ترین مقام عرفانی است دست یافته اند. بنابراین، زنان در مجالس صوفیانه راه داشتند و در میان اهل تصوف به زنان زیادی بر می خوریم که مورد احترام مردان زمان خود بوده اند.» (گولپینارلی، ترجمه سبحانی، ۱۳۷۰، ص ۳۶۵)

از نظر ابن عربی، چون مرد تقدم وجودی بر زن دارد و زن جزء مرد است، زن نسبت به مرد - که اصل وجودی زن و کل است - ناقص شمرده می شود. او در این مورد در بخشی تحت عنوان: «کمال برای زنان ممنوع نیست و اصلی در تشریح برای زنان است» می گوید: «کمال برای زنان ممنوع نیست اگر چه زن درجه اش ناقص تر از مرد است، چرا که آن درجه، درجه ایجاد است، زیرا زن از مرد به وجود آمده است و این امر در کمال زن اشکالی ایجاد نمی کند.» (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۳۴۸)

درباره حضرت مریم و آسیه با همین استدلال اظهار می دارد که: «و اما اختیار کردن خدای تعالی مریم و آسیه را، همان الحاق کردن آن دو به کمالی است که برای مردان است. با وجود درجه ای که از آن مردان است بر زنان [لررجال علیهن] چرا که آن درجه، درجه ای وجودی است، و بنابراین ضایع نمی شود.» (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۱۳، ص ۵۰۸)

البته در اینجا ابن عربی ضمن تأکید بر پائین رتبه بودن زن از مرد - به لحاظ وجودی - کسب کمال را برای زن میسر دانسته و تأخر وجودی را دخیل در محرومیت از کمال نمی شمارد و در مواضع دیگری از فتوحات بر این نکته اصرار می ورزد و می گوید: «رسول خدا (ص) به کمال بعضی از زنان شهادت داد، همان طور که به کمال بعضی از مردان شهادت داد - اگر چه این مردان بیش از زنان بودند - و آن کمال نبوت است.» (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۱۴۳)

مقام خلیفه الهی انسان منحصر در مرد نیست

بالاترین مقامی که انسان سالک در پی دستیابی به آن است خلیفه الله شدن است. خلافت به مقام انسانیت مربوط است نه شخص یا صنف خاص. یعنی آدم، شخصاً خلیفه الله نیست؛ بلکه مقام آدمیت خلیفه الله است و به عبارت دیگر: خلافت در شخصیت انسانی آدم است و در شخصیت انسانی، زن و مرد یک تنند. بر این اساس اگر در قرآن به آدم اسماء الهی تعلیم شد و سپس مسجود فرشتگان قرار گرفت، به این دلیل بود که محور تعلیم و تعلم، جان آدمی است نه بدن و مجموع جان و بدن عالم، روح انسان است و روح نه مذکر است و نه مؤنث.

«ابن عربی با بیان این نکته که ملاک و معیار خلافت و نیابت انسان از خداوند در عالم، کمال و انسانیت داشتن صورت الهی است نه حیوانیت او، و هر انسانی خلیفه الله نیست، تأکید می کند که پس مقام خلافت و نیابت الهی در انحصار مردان نیست، بلکه زنان نیز به این مقام والای معنوی نائل می گردند که گفته شد معیار؛ کمال و انسانیت است نه حیوانیت و نه ذکوریت، و کمال همانطور که در مردان ظهور می یابد در زنان نیز ظاهر می شود و انسانیت هم جامع ذکورت و انوئت است، و این دو از حقایق انسانیت نیستند بلکه از اعراض آنند و لذا پیامبر (ص) به کمال زنان شهادت داد، همانطور که به کمال مردان، چنانکه فرمود: [کل من الرجال کثیرون و کملت من النساء مریم بنت عمران و آسیه امرأه فرعون: مردان زیادی کامل شدند و از میان زنان، مریم دختر عمران، و آسیه همسر فرعون کامل گشتند]» (ابن عربی، ترجمه خواجوی، ۱۳۸۴، باب ۲۹۸، ۱۹۸)

البته شاید در اینجا سوال پیش بیاید که انسان خلیفه الله است و مقام انسانیت از ذکورت و انوئت منزه است چرا مردان فراوانی به این مقام راه یافته اند ولی از زنان فقط چهار نفر مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه (س) به این مقام رسیده اند؟

در جواب باید گفت: اولاً از نظر دین راه برای پیمودن مسیر کمال و رسیدن به مقام خلیفه الله برای زن و مرد باز است و هیچ کمالی مشروط به ذکورت یا ممنوع به انوثت نشده است و ثانیاً بسیاری از زنان در این مسیر قرار گرفته اند ولی نامشان در تاریخ ثبت نشده است و ثالثاً اگر جامعه امکانات ترقی و سعادت را در اختیار هر دو صنف قرار دهد و هر دو بتوانند از آن استفاده کنند می توانند به کمال برسند. باید جامعه را از انحطاط و کوتاه فکری و انحطاط و عقب ماندگی نجات داد تا همه افراد به طور برابر از امکانات برای رشد و ترقی استفاده کنند.

« مقصود اینکه مردان و زنان در درجه کمال با هم اجتماع و اشتراک دارند. ابن عربی در فتوحات مکیه نیز روی این نکته تأکید می کند مردان و زنان در درجه انسانیت با هم انبازند و مردان را از این حیث بر زنان برتری نباشد. چنانکه می نویسد: «اعلم ایدک الله ان الانسانیه لما کانت حقیقه جامعه للرجال علی النساء درجه من حیثیه الانسانیه: بدان _ خداوند تو را موفق و موید گرداند _ انسانیت چیزی به عنوان یک حقیقت جامع که مردان را از نظر حیثیت انسانی بر زنان برتری دهد نبوده است.» (جهانگیری، ۱۳۷۵، ص ۴۴۶)

در فتوحات نیز بر این نکته تأکید شده است:

«فمن عرف قدر النساء وسرهن لم یزهد فی جهن، بل من کمال العارف جهن فانه میراث نبوی و حب الهی: پس هر که منزلت زنان و اسرار آن ها را بداند در محبت و دوست داشتن آن ها کوتاهی نمی کند، بلکه انسان آگاه و فرهیخته آنان را دوست دارد چون یک سنت نبوی و عشق الهی است» (ابن عربی، ۱۴۲۰، ج ۳، باب ۱۰۸، ص ۲۷۵)

زن کاملتر از مرد

محمی الدین در فص محمدی هنگامی که از سر محبوبیت زنان برای پیامبر (ص) سخن می گوید، می نویسد: چون ذات اقدس الهی منزله از آن است که بدون مجد و مظهر مشاهده شود، هر مظهري که بیشتر جامع اسماء و صفات الهی باشد، بهتر خدا را نشان می دهد و زن در مظهر بودن خدا کامل تر از مرد است، زیرا مرد فقط مظهر قبول و انفعال است چون مخلوق حق است و به لحاظ مخلوق بودن، خلقت را پذیرفته است. اما زن، هم مظهر قبول و انفعال الهی است و هم مظهر فعل و تأثیر الهی. چون مرد را محب و مجذوب خویش می سازد و این تصرف و تأثیر نموداری از فاعلیت خداست. بر این اساس است که زن از مرد کامل تر است. چرا که اگر مرد بخواهد خدا را در مظهریت خود مشاهده کند؛ شهود او تام نیست، ولی اگر بخواهد خدا را در مظهریت زن نگاه کند، شهود او به کمال و مقام می رسد.

این که محمد (ص) زنان را دوست می داشت به سبب این بود که خدا را دوست می داشت و خدا به هر چیزی آفرینش آن چیز را عطا فرموده است و این آفرینش عین حق آن چیز است. پس خدا آن آفرینش را عطا نفرمود مگر به جهت استحقاقی که آن چیز با مسمای

خودش، یعنی با ذات خود مستحق، واجد آن بود. و زنان را مقدم کرده زیرا محل انفعالند. همان طور که طبیعت مقدم است بر هر کسی که، از طریق صورت، واجد آن شده است...» (حسن زاده آملی، ۱۳۷۸، صص ۶۱۴-۶۱۵)

زن، رایحه هستی بخش

ابن عربی می گوید: «از زنان رایحه تکوین بوجود می آید، چرا که زن رتبه مادری دارد و وجود اولاد به واسطه آن رتبه است و آن که صاحب کشف است روایح وجود اولاد را در زنان استشمام می کند. لذا آن مثل را ذکر می کند که یعنی اطیب طیب آن است که حب از معانقه حبیب در می یابد چرا که در او رایحه عین و حقیقت خویش را در می یابد.» (خوارزمی، ۱۳۶۸، صص ۷۹۷-۷۹۸)

مقام زن در مراتب وجود

ارائه بحث ابن عربی، درباره لفظ «نساء» و استنباط های معنایی او در باب زن از اشتقاق لفظی این واژه است. او می گوید: خدا زنان را نساء نامید و این لفظ، لفظ جمعی است که از ریشه خودش واحد ندارد. و به همین جهت رسول (ص) گفت: از دنیای شما سه چیز محبوب من شد: النساء (زنان) و نگفت المرأ (زن) تا تأخر آنان (زنان) را در وجود نسبت به مرد مراعات کرده باشد، چرا که معنی نساء تأخیر است. خدای تعالی فرمود: [انماء النسئء زیاده فی الکفر: جز این نیست که به تأخیر انداختن (ماههای حرام) فزونی در کفر است.] [توبه، ۳۷/۹] و لذا لفظ نساء را ذکر کرد و مرأه نگفت. پس رسول (ص) زنان را دوست نداشت مگر با رعایت مرتبه آنان (که مؤخر است) و با توجه به این که آنان محل انفعالند. و زنان برای رسول (ص) به منزله طبیعت کلیه برای حق اند که حق در آن طبیعت صور عالم را با عنایت تدبیری و امر الهی باز گشود که همان نکاح در عالم صور عنصری، و همت در عالم ارواح نوری و ترتیب مقدمات برای انتاج در عالم معانی است. همه آن موارد نکاح فردیت اولی در هر وجهی از این وجوه است. (رضا نژاد، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳۲)

در این بخش ابن عربی معتقد است که رسول (ص) لفظ نساء را به کاربرد تا تأخیر وجودی زنان را نسبت به مردان نشان دهد. چنان که ریشه این لفظ نساء به معنای تأخیر است و در این مورد نیز به آیه ای از قرآن استشهاد می کند. در تفسیر این آیه گفته اند: که کفار به جای آن که در ماه های حرام از جنگ و غارت بپرهیزند، این پرهیز را به تأخیر انداخته و دامنه جنگ را به ماه های حرام می کشاندند. پس آیه نازل شد که تأخیر حرمت ماه های حرام به ماه های دیگر زیادت در کفر است، چرا که تبدیل حلال به حرام و حرام به حلال است. (خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۷۹۰)

اما ادامه مطلب تأکید بر منفعل بودن زن نسبت به مرد دارد. ابن عربی این مرتبه متأخر زنان را به طبیعت کلیه تشبیه می کند که خدا به توجه و اراده خود در آن تصرف کرده است. این نوع تأثیر گذاری و تصرف از نظر ابن عربی همان نکاح در عالم ماده و همت در عالم معنا و تنظیم مقدمات برای گرفتن نتیجه در عالم ذهن است. در فتوحات می گوید: «از سنت پیامبر (ص) نکاح است نه تبتل و خدا نکاح را عبادت قرار داد به خاطر سر الهی ای که در آن به ودیعه نهاده شده، و این سر نیست مگر در زنان. و آن ظهور اعیان سه گانه برای حکم است، که در نتیجه گرفتن از دو مقدمه و رابط که آن را علت انتاج قرار داد وجود دارد. و این فضل اختصاص به محمد (ص) دارد.» (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۴۰)

یعنی همان طور که در نکاح معانی از ازدواج دو مقدمه نتیجه حاصل می شود، در نکاح اجسام نیز از ازدواج آباء و امهات فرزند حاصل می آید. ابن عربی این تفسیر زناشویی را به منظور بقاء نوع می داند و به صراحت می گوید: «نکاح در این دنیا برای بقای نوع است... پس حوا زننده و ناطق و مؤنث شد تا محلی برای زراعت و کشت باشد و محلی برای رویاندن که همان تناسل است باشد.» (ابن عربی، ۱۴۰۵، صص ۲۴۸ و ۲۴۹)

آشنایی ابن عربی با "نظام":

«ابن عربی در سال ۵۹۸/۱۲۰۱، وقتی به مکه، اولین هدف زیارتش رسید، ۳۶ ساله بود. اقامت نخست وی در آن شهر مقدس به تجربه ای ژرف مبدل شد. در آنجا یک خانواده اصیل ایرانی از اصفهان به گرمی از او استقبال کردند. بزرگ این خانواده شخصی بود که از مقام و منصبی بلند پایه در مکه برخوردار بود. این شیخ دختری داشت که میان جمال ظاهری فوق العاده و حکمت معنوی عظیم جمع کرده بود. آن دختر (نظام) برای ابن عربی تجلی زمینی، مظهر حکمت جاودان بود. ابن عربی ورود خود به سلک عشاق را مدیون او بود.» (کرین، ترجمه رحمتی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۶)

با این همه، دیدار ابن عربی اثری فوق العاده بخشیده و او را مجذوب و شیفته خود گردانیده و الهام بخش اشعار عاشقانه و تغزلات عارفانه و بالاخره موجب به وجود آمدن کتاب «ترجمان الاشواق» گردید. او در کتاب منظوم (ترجمان الاشواق) با زبانی مناسب و دلپذیر و عباراتی دلنشین، وی را به نیکوترین زینتها آرایش داده و جزئی از خاطر اشتیاق را از آن ذخایر به نظم آورده و از آرزومندی نفس آرزومند پرده برداشته و در این بخش هر نامی که ذکر می کند از وی کنایه می آورد و به هر خانه ای که نُدبه می کند خانه او را قصد می نماید. در این کتاب دو بار نام این دختر را صراحتاً و یکبار کنایتاً به زبان می آورد.

«در ترجمان الاشواق (ابن عربی، ترجمه و مقدمه از گل بابا، ۱۳۷۸)، همه رشته دیدگاههای ابن عربی درباره بعد زنانه حق، در یک ایماژ در هم تافته ای فراهم می آیند که در آن شهوتی

قوی با حکمتی نادر در هم می آمیزند و همه جاذبه و افسون یکپارچه زنانگی زمینی و ذاتی ترکیب می شوند تا به صورت درخشانی، آنچه راهنری کربن همدلی ماده و روح در همبستگی متقابل جوهر و مفهوم، بالفعل بودن و بالقوه بودن نامیده است نمایان کنند؛ همدلی ای که شاخصه مهمی در دیدگاه ابن عربی است و اغلب، خواننده اش را گمراه می کند. در تلفیقی استادانه از مضامین سنتی عشق یا بصیرت های ما بعد الطبیعی، که بعدها توسط ناقدانش به سختی محکوم شد، شیخ ما را تا آنجا که ممکن است، و بسی سریع تر از آثار مفصل ترش به نثر، به درکی از تجربه زنده عارف سودایی با همه اضطراب و حیرتش، در برابر راز نا متناهی حق به عنوان متعلق درک و آگاهی؛ نزدیک می کند. (جی. آستین^{۶۳}، ترجمه راسخی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۳)

«واقعیت این است که در قبال خوار داشت و کوچک شمردن زن و گویی برای ترمیم و جبران آن، واکنش سترگی بروز کرد که در تصوف جمالی یا عرفان عاشقانه مجال نمود یافت. البته تصوف عاشقانه، معلول این گونه مقتضیات و احوال نیست. اما با استعلا و تصفیه عشق و پالایش گوهر زنانگی، و نه انصراف از آن، بلکه سراسر اعتلاء و تطهیر و تهذیب زنانگی است. دختر زیبای مکین الدین اصفهانی، که مقیم مکه بود به نام نظام عین الشمس، برای ابن عربی طالب کعبه مقصود، عشق عرفانی از مقام و منزل عشق جسمانی بوده است. پس در سیر و سلوک عرفانی ابن عربی، عشق انسانی، ابتدای راه و عشق روحانی، انتهای آن است؛ و به ولاء عشق انسانی، می توان از فرش به عرش رسید.» (ستاری، ۱۳۷۳، صص ۲۶۰-۲۶۱)

بدین گونه عشق انسانی و عشق الهی متقابلاً طالب یکدیگرند و با هم روابطی پیچیده و تنگاتنگ دارند. و از اینجاست که از دیدگاه باطنی، تأکید دین بر مکمل بودن مرد وزن و هماهنگی و همسازی طبیعی آن دو و در عشقی که سر انجام به حق راهبر است معنا پیدا می کند. (ستاری، ۱۳۷۳، صص ۲۷۰ و ۲۹۹)

همچنان که ذکر شد در کتاب ترجمان الاشواق ابن عربی (ترجمه و مقدمه از گل بابا، ۱۳۷۸)، می گوید: «هر نامی مذکور افتد به نظام دختر مکین الدین اشارت دارد، هر سرایی که مرثیه اش را بسرایم، سرای اوست که در خاطر من است. خداوند خواننده این دیوان را از وسوسه تصور اموری که براننده جان هایی که از چنین زشتی ها سر می پیچند، و در خور همت های عالی آنان که فقط به امور اسمانی تعلق دارند، بازدارد. آمین به عزتش که پروردگاری جز او نیست.» (ابن عربی، ترجمه خواجه جوی، ۱۳۷۸، صص ۴۹-۵۱)

«به هر حال رفتاری که این اندلسی بزرگ نسبت به زنان ابراز می داشته، فصلی جداگانه در زندگی این مرد فاضل دارد. بسیار جالب است که بدانیم ابن عربی هنگامی که هنوز بسیار جوان بود حاضر شد نزد خدایشفاعت کسانی را بکند که آن اشخاص همه بدون استثنا زن بوده اند. نخست دو خواهرش، و سپس همسر آن دوران و بعد هم همسر چهارم. به هر حال از ۱۵ نفری که ابن عربی از نقطه نظر معنوی حاضر شد خرقه معنویت خود را به آنان ببخشد، ۱۴ نفر آنان زن بوده اند... او در واقع یقین داشت که زنان می توانستند موقعیتی در هر سطحی از معنویت را اشغال کنند و حتی به قطب که بالا ترین مقام در سلسله بندی تصوف است مبدل شوند.

ابن عربی تا پایان عمر خود همواره به زنان اجازه داد در جلسات درس او و قرائت کتبی که نگاشته بود شرکت کنند و از تعالیم او استفاده برند.» (شیمل، ترجمه: مهدوی دامغانی، ۱۳۷۹، صص ۵۸-۵۹)

نتیجه گیری

با توجه به آنچه گفته شد و آنچه در لابلای آثار شیخ بزرگ محی الدین ابن عربی چه به صورت صریح و چه به کنایه گفته شده است، می توان چنین نتیجه گرفت که: در نظر ابن عربی زن و مرد در اصل انسانیت با هم برابرند چرا که انسانیت حقیقی جامع و مشترک میان مرد و زن است. و ذکرت و انوئت امری عارضی است. و به عبارتی هر کمالی که ممکن است مردان به آن برسند زنان هم می توانند به آن نائل آیند و زنان از هیچ کمال و مرتبه ای مهجور نیستند حتی مرتبه والای ولایت و قطیبت.

در شرافت و کمال زنان همین بس که خداوند آن ها را محبوب پیامبرش گردانید و در حدیث شریفی فرموده است: [حب الی من دنیا کم ثلاث...]

هر اصلی طالب فرع و هر کلی مشتاق جزء است و در واقع محبت زنان فرعی است از یک اصل وجودی و محبت کلی که در همه کائنات سریان دارد و آن حب الهی یا حب حق به خلق است که اصل وجود و ایجاد است و اگر این حب وجودی در میان نبود از عالم و آدم خبری نبود، محبت انسانی جلوه ای از مشاهده نور جمال حق است که از افق وجود زن تجلی کرده است. و کمال شهود حق، در مظهر عالم و آدم در وجود زن یا بهتر گفته شود در مرآت وجود او متحقق می شود و گویی در نظر او لفظ "مرآه" در زبان عربی که به معنای زن است با لفظ "مرآت" که به معنای آئینه است تناسب تام دارد. و در حقیقت زن نه تنها کامل ترین مظهر حب الهی است، بلکه مجلای تام و کاملی از ظهور کمالات حق در خلق است و مرآتی است که در آن عارف واصل اسماء و صفات و کمالات حق را مشاهده می نماید. به طور کلی ابن عربی حضور و وجود زنان را در نظام ارشادی و عرفانی خود لازم دانسته است و بدون وجود زنان

این نظام ارشادی و عرفانی را ناقص شمرده است. لذا در جای جای آثار خود از جمله فصوص و فتوحات زنان را مخاطب خویش قرار داده و مردان را نیز به تأمل و اندیشه و احساس مسئولیت در قبال زنان فرا می خواند تا از این رهگذر به اصلاح جامعه انسانی در طول تاریخ دست یابند.

منابع

- ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات مکیه فی معرفه اسرار المالکیه والملکیه، ترجمه و تعلیق: محمد خواجوی. (۱۳۸۸) ج ۱، احوال باب ۴-۱، مولی، تهران
- ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات مکیه فی معرفه اسرار المالکیه والملکیه، ترجمه و تعلیق: محمد خواجوی. (۱۳۸۸) ترجمه فتوحات مکیه، ج ۱۴، مولی، تهران.
- ابن عربی، محمد بن علی (-۱۹۹۹ ۱۴۲۰)، الفتوحات مکیه فی معرفه اسرار المالکیه والملکیه-، ج ۳ دار لکتب العلمیه، بیروت
- ابن عربی، محمد بن علی، (۱۴۰۵) ه. ق ۱۹۸۵/م. (الفتوحات المکیه، به اهتمام عثمان یحیی و ابراهیم مذکور، ج ۲، المکتبه العربیه
- ابن عربی، محمد بن علی، (۱۴۰۵) ه. ق ۱۹۸۵/م. (الفتوحات المکیه، به اهتمام عثمان یحیی و ابراهیم مذکور، ج ۱۰، المکتبه العربیه
- ابن عربی، محمد بن علی، (۱۴۰۵) ه. ق ۱۹۸۵/م. (الفتوحات المکیه، به اهتمام عثمان یحیی و ابراهیم مذکور، ج ۱۳، المکتبه العربیه
- ابن عربی، محمد بن علی، ترجمان الاشواق، ترجمه و مقدمه از گل بابا. (۱۳۷۸) چاپ دوم، انتشارات روزنه: تهران
- جی. آستین، آر. دابلوی، ابعاد زنانه در تفکر ابن عربی، مترجم: فروزان راسخی، (۱۳۸۲) مجله فلسفه، کلام و عرفان، شماره ۱
- جهانگیری، محسن، (۱۳۷۵) محی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران
- حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۷۸) ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۷) مبانی عرفان و احوال عارفان ایرانی، چاپ دوم، زوار، تهران
- خوارزمی، تاج الدین، (۱۳۶۸) شرح فصوص الحکم، به اهتمام نجیب مایل هروی، چاپ دوم، انتشارات مولی، تهران

رضا نژاد، غلامحسین "نوشین"، (۱۳۸۰) هدایه الامم یا شرح کبیر بر فصوص الحکم ابن عربی، ج ۱ و ۲، انتشارات الزهرا: تهران

ستاری، جلال، (۱۳۷۳) سیمای زن در فرهنگ ایران، نشر مرکز: تهران.

شیمیل، آن ماری، زن در عرفان و تصوف اسلامی، ترجمه: فریده مهدوی دامغانی، (۱۳۷۹) با پیشگفتار از: احمد مهدوی دامغانی، تهران

عفیفی، ابوالعلاء، شرحی بر فصوص الحکم، شرح و نقد اندیشه ابن عربی، ترجمه نصر الله حکمت، (۱۳۸۰) الهام، تهران.

عطار نیشابوری، فرید الدین، (۱۳۷۲) تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران

کرین، هانری، تخیل خلاق در عرفان ابن عربی، ترجمه انشاء الله رحمتی، (۱۳۸۴) جامی، تهران

گولپینارلی، عبدالباقی، مولانا جلال الدین، ترجمه توفیق سبحانی، (۱۳۷۰) موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی: تهران

مطهری، مرتضی، (۱۳۷۶) نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، تهران

یشربی، سید یحیی، (۱۳۸۴) عرفان نظری، چاپ پنجم، بوستان کتاب: قم